

روش عقلی در بررسی حقیقت پیامبری

سخن در بررسی ضرورت نبوت و اثبات عقلی آن بود. در این باره در متون ما عمدتاً دو راه توسط فلاسفه و متکلمین بیان شده است. آنچه فلاسفه گفته اند اثبات نبوت بر اساس ضرورت زندگی اجتماعی است و متکلمین آن را از طریق قاعده لطف و لطف بودن تکالیف سمعی برای احکام عقلی بیان کرده اند.

در میان معاصرین بیان های دیگری آمده است. علامه طباطبائی ضرورت نبوت را بر اساس هدایت عامه و اینکه انسان دارای حیات عقلانی و نیازمند حیات متناسب با آن است، اثبات کرده اند. برخی دیگر بر اساس اینکه انسان طالب سعادت است و برای رسیدن به آن بایستی راه آن را به خوبی بشناسد و چون عقل انسان نمی تواند آن معرفت را تامین کند نیازمند وحی است، این مساله را اثبات کرده اند.

بررسی مساله نبوت از منظر عقل

در این باره چند مقدمه و اصل وجود دارد:

۱. انسان موجودی دو ساحتی است و تنها بعد مادی ندارد، بلکه بعد ملکوتی، ارزشی و عقلانی هم دارد. این مساله ای مسلم و مورد اختلاف نیست. آنچه انسان را از سایر نباتات و حیوانات متمایز می کند همین بعد معنوی و جنبه عقلانی اوست و الا در سایر خصوصیات با حیوانات مشترک است. منظور از حیات ارزشی آن است که اعمال و رفتار انسان به صفات خوب و بد و زشت و زیبا متصف می شود.

در جلسه گذشته این مقدمه نیز بیان شد که بعد ملکوتی انسان به روح او بر می گردد و روح انسان مجرد از ماده است. این مساله درست است اما در بحث ما ضرورتی ندارد و بدون آن نیز استدلال کامل است.

روانشناسان نیز برای روح انسان ابعاد چهارگانه ای را بیان کرده اند که عبارت است از: حس کنجکاوی (علم و دانش از آن بر می خیزد)، حس اخلاقی و نیکی، انسان در روحش این هست که به ارزش ها اهمیت می دهد، هر چند خودش خوب نباشد اما خوبی ها را می پسندد. دو بعد دیگر حس زیبایی طلبی و حس قدسی و پرستش است.

این چهار بعد در حقیقت به بعد کمال جویی انسان که فطری او است بر می گردد. علم دوستی، زیبایی خواهی و مانند آن همه مظاهر کمال خواهی انسان است.

سعدی در این باره این اشعار زیبا را بیان کرده است:

تن آدمی شریف است و به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و زبان و گوش و بینی چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

طیران مرغ دیدی تو ز پایبند شهوت بدرآی تا ببینی طیران آدمیت

نکته:

بعد از مساله توحید مهمترین بحث همین بحث نبوت است، تمام فقه بر اساس همین پایه بنا می شود. نویسنده مسیر پیامبری بعد از بیان نظریه خود، تمام فقه را زیر سوال برده است.

۲. انسان علاوه بر حیات دنیوی دارای حیات اخروی است. اثبات این مساله از چند طریق صورت گرفته است: برخی از باب تجرد روح وارد شده و حیات اخروی را ثابت کرده اند. (گفته شد اگر این مقدمه را هم در نظر نگیریم باز مساله نبوت قابل اثبات است). برخی از متکلمین قائل به تجرد نفس نیستند اما با این حال معاد را لازم می دانند. یکی از براهین، برهان حب نفس است. برهان دیگر برهان حکمت و برهان بعد وجوب عمل به وعده است. خواجه نصیر الدین طوسی در این باره می فرماید: «و وجوب إيفاء الوعد و الحكمه يقتضى وجوب البعث»^۱. قرآن کریم در سوره مومنون می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»^۲. آنچه در آیه شریفه بیان شده برهان حکمت بر ضرورت معاد است. برهان دیگر بر اثبات وجود معاد، برهان عدالت است. ما می بینیم در این دنیا نیکان و بدان از حیات دنیوی بهره مند هستند و حتی بدان گاهی بهتر از دنیا استفاده می کنند. اگر جایگاهی نباشد که به اعمال آنها رسیدگی شود، عدالت الهی زیر سوال می رود.

۳. حیات دنیوی انسان با حیات اخروی در ارتباط است به گونه ای که آنچه در این دنیا می کارد در آن سرا برداشت می کند. به این معنا که تناسبی میان عمل و عکس العمل وجود دارد.

مگو ناخوش که پاسخ ناخوش آید به کوه آواز خوش ده تا خوش آید.

همان طور که گفته شد آنچه در ساختن سرای آخرت فرد موثر سه عامل است: عقاید، اخلاق و رفتار. علامه می فرماید حقیقت دین به سه چیز بر می گردد: عقیده حق، اخلاق فاضله و رفتار صالح.

۴. حیات دنیوی انسان چه ابعادی دارد؟ چهار رابطه در آن وجود دارد

الف) رابطه انسان با خداوند

ب) رابطه انسان با خودش

ج) رابطه انسان با انسان های دیگر

^۱ کشف المراد، علامه حلی، ص ۴۰۵

^۲ سوره مومنون، آیه ۱۱۵

(د) رابطه انسان با جهان

۵. این محورهای چهارگانه ضابطه مند بوده و صورت های درست و نادرست دارد، و باید ها و نبایدهایی مطرح است. بنابر این هر نوع رفتاری موارد چهارگانه بالا مجاز نیست، بلکه ممکن است رفتار انسان با دیگران، فضیلت باشد و یا غیر آن.

۶ اصل دیگر شناخت عقلی انسان نسبت به این باید ها و نبایدها است. عقل انسان فی الجمله برخی از باید ها و نبایدهای این حوزه ها را می شناسد، اما شناخت تفصیلی و بالجمله ندارد. اگر منصف باشیم می فهمیم که عقل انسان خودبسنده نیست و نیازمند منبع معرفتی دیگر است که همان وحی است. علمای عدلیه در بحث حسن و قبح عقلی گفته اند: دو گزاره موجه کلیه و موجه جزئی داریم. موجه کلیه آن است که هیچ فعلی از افعال انسان عاقل و بالغ نیست مگر اینکه در عالم واقع یا حسن است یا قبیح. (این مربوط به مقام ثبوت است). در مقام شناخت و اثبات، عقل اذعان دارد که برخی را می تواند بشناسد، قسمتی را بالبداهه و قسمتی را با تفکر و تأمل و برخی را نمی شناسد. مثلاً اگر از عقل سوال کنیم چرا روزه آخر ماه رمضان واجب و روزه عید فطر حرام است، می گوید: نمی دانم، اما چون خدای حکیم آن را بیان کرده، حتما ملاکی دارد که من نمی دانم.

یا مثلاً عقل انسان درک می کند که شکر گذاری و پرستش الهی به عنوان شکر نعمت، حسن و واجب است، اکنون اگر سوال کنیم کیفیت پرستش را می دانی یا نه، پاسخ او منفی است. در مورد سایر رابطه ها نیز همین مساله مطرح است.

اگر انسان مطهری شود تحت تاثیر جاذبه های غربی قرار نمی گیرد.

گاهی نسل ما میراث های معرفتی و عقبه های خود را به خوبی نمی شناسد و این امر به وی آسیب می زند و باعث می شود دلباخته شخصیت هایی غربی می شود. متأسفانه امپراطوری رسانه ای غرب نیز امروزه در همه حوزه ها ضد ارزش ها را به عنوان ارزش نشان می دهد و خوبی های خود را به صورت گسترده نشان می دهند. نسل ما نیز تحت تسخیر این جاذبه های رسانه ای غربی است. نسل نوجوان و جوان ما هنرمندان و بازیکنان فوتبال و مانند آن را می شناسند اما چیزی درباره خواجه نصیر الدین طوسی و ابن سینا و شهدایی همچون قاسم سلیمانی نمی داند.

اگر انسان مطهری شود هیچ گاه تحت تاثیر جاذبه های غربی قرار نمی گیرد. شهید مطهری حرف های اندیشمندان بزرگ غربی را می پذیرفت اما تحت تاثیر آنان قرار نمی گرفت به گونه ای که اندیشمندان اسلامی مانند ملاصدرا را کوچک بداند. ایشان بسته نمی اندیشد و به تبادل فکری قائل بود، اما برخی همانند آقای سروش استحاله فکری شدند و افرادی همچون ملاصدرا را کنار گذاشته و شیفته افرادی همچون پوپر و کانت شد. این بدان خاطر است که آن شناخت دقیق از میراث گذشته را ندارند.

بایسته های طلاب برای ورود به آموزش و پرورش

الان آموزش و پرورش با حوزه علمیه توافق کرده تا طلاب به مدارس رفته و علوم دینی را تدریس کنند. این فرصت خوبی است اما اگر درست مدیریت نشود تبدیل به ضرر می شود. اگر مباحث دینی بد و ضعیف مطرح شود به پای دین و اسلام نوشته می

شود و لذا خیلی باید در این مساله دقت شود. اینان باید از مراکز تخصصی کلام که اعتقادات را به خوبی خوانده اند استفاده کنند نه‌ایتاً آموزش‌های کلاس‌داری را ببینند. باید کسانی وارد مدارس شوند که از سرمایه تخصصی معرفتی برخوردار هستند. اینکه وقتی شهید مطهری به دانشگاه رفت همه را تسخیر کرد بدان خاطر بود که به مبانی دینی مسلط و خبره و از جهت اخلاقی خودساخته بود.

طلبه‌ای که می‌خواهد وارد مدارس شود باید از نظر علمی و اخلاقی داشته‌های فراوانی داشته باشد. ابتدا باید عالم و مسلط باشد؛ با حوصله و صبور باشد؛ بتواند با صمیمیت با نسل جوان برخورد کند؛ با تواضع و مهربانی با آنان ارتباط بگیرد و حالت تکبر و نخوت (پرستیژ) نداشته باشد.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد